

اسراری از چهارمین دوره‌ی زمام‌داری قوام السلطنه^(۱)

خاطرات یک جاسوس در زمان اشغال ایران

به قلم عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام

ساعد واسطه قوام السلطنه و انگلیس‌ها بود

یک جاسوس انگلیسی که در زمان اشغال ایران به وسیله متفقین به ایران آمده و مأمور مراقبت مأمورین شوروی در ایران بوده ضمن خاطرات ایام مأموریت خود می‌نویسد:

خیلی از ملاها^(۲) و رجال سیاسی ایران می‌کوشند تا به ما تقرب جویند. کار جاسوسی به جایی رسیده که بعضی از نمایندگان در اثناء انعقاد جلسه به ما تلفن رمزی می‌کنند که جریان فلان و به همان است و اگر امر کنید می‌توانیم این جریان را از مجرای خود برگردانیم.

اتفاقاً روزی یکی از نمایندگان جنوب که خود را در انتخابات مدیون ما می‌دانست و شاید آن هم توهم و خیال بوده به شخص من تلفن کرد و گفت:
فلان لایحه مطرح است اگر امر بفرمایید من آن را رد یا معوق کنم.
آن لایحه وجود و عدم و تصویب یارد آن برای ما اندک نفع و ضرری نداشت ولی

۱- مجله خواندنی‌ها سال ۱۳ شماره ۵۹ صفحه ۱۷.

۲- روشن است که در فرهنگ جاسوس‌های انگلیس، «ملا» دارای چه مفهومی است؟

من برای امتحان اطاعت یا تأثیر نفوذ آن نماینده تظاهر به علاقه کرده بطور حکم و تحکم گفتم: آن را رد کنید شاید مقصود من این بود. که اگر موفق نشود لااقل شرمنده شده و از مراوده و مزاحمت خودداری کند ولی اتفاقاً او موفق شد و بعد سبب رستگاری او را پرسیدم گفتم: به همکاران محرم خود گفتم:

ژنرال گفته آن را رد کنید و آنها هم به مجرد این که دانستند که انگلیس‌ها چنین چیزی را می‌خواهند یا نمی‌خواهند کورکورانه اطاعت کردند.

بعد آن وکیل با همان تظاهر به ما کاملاً نزدیک شد و او گمنام بلکه بد نام بود ولی از دوستی ما اعتباری بدست آورد و وزیر تراش شد ولو با دعا و دروغ - این که هر چند باید در تاریخ بعد از این ذکر شود ولی به مناسبت این وکیل ذکر می‌شود مبادا در وقت خود از یاد برود.

پس از مدتی سخن از آوردن قوام السلطنه برای چهارمین بار به میان آمد. سفیر ما سخت با او مخالف بود و شایعه بلکه خبر مسلم اعزام جاسوس آلمانی به قشقای هر چند به عقیده من بدون علم او بوده بر بدبینی رجال سیاست ما افزوده و آنها مانع آمدن مجدد او بودند. روزی یکی از ارباب جراید که با قوام دوست بود نزد ساعد رفته به او تکلیف ملاقات سفیر انگلیس و ایجاد حسن تفاهم با قوام را نمود. ساعد هم ملاقات کرد و نتیجه نگرفت.

علت انتخاب ساعد برای این کار این بود که در زمان نخست وزیری او بدگمانی نسبت به قوام شروع شد و حتی کار به جایی رسید که انگلیس‌ها خواستند او را توقیف کنند و ساعد با دعای خود مدافع او بود ولی با دعای من نظامی‌ها خصوصاً من مانع بازداشت او شدیم و الا ساعد بسیار ضعیف و مطیع بوده علت بدبینی به قوام را هم قبل از این ذکر کردیم چون ساعد از سفارت برگشت آن نامه نگار به دیدار او شتاب کرده نتیجه را پرسید و او هم به عادت تمام ایرانی‌ها در لفافه گفت:

امیدوارم سوء تفاهم رفع شود واسطه هم چون علاقه‌مند به زمام‌داری قوام بود قدری بر این امیدواری افزود و به قوام مژده موافقت انگلیس‌ها را داد. قوام هم که

مستعد زمام‌داری بود این مژده را خوب تلقی کرد ولی در همان وقت نمایندگان در خانه عمادالسلطنه فاطمی جمع شده که برانتخاب نخست وزیر آینده تصمیم بگیرند و همه معتقد بودند که قوام با مخالفت انگلیس‌ها محال است زمام را در دست بگیرد ولی بسیاری از آنها به حکومت قوام باطناً علاقمندند و مایل بودند. در همان وقت آن نامه نگار واسطه بین ساعد و قوام رسید و چند تن از وکلاء را در اطاق خلوت خواست و بطور مسلم و منجز گفت:

انگلیس‌ها با حکومت قوام‌السلطنه موافقت کرده‌اند.



احمد قوام‌السلطنه

آن چند وکیل فوراً به مجمع نمایندگان رفته با حرارت بسیار گفتند: مشکل حل شده و انگلیس‌ها موافقت کرده‌اند اکثریت با سرور و شادی این خبر را تلقی کردند ولی آن وکیل متظاهر به دوستی ما به یکی دو تن آهسته گفت:

صبر کنید با تلفن از ژنرال یا سفیر پرسم و آنها گفتند بهتر است از خود ساعد بپرسی و او موافقت کرد و چندتن از نمایندگان با او پای تلفن رفته البته با مقدمه که ترتیب داده بودند، اول موافقت اکثریت را با تمایل اطلاع داده سپس صدق و کذب خبر رفع سوء تفاهم را پرسیدند و او خود را در قبال امر واقع شده دید و نیز انتظار سفارت از حکومت قوام داشت که به منزله مزد است علاوه بر امیدواری هم کلمه انشاءالله را گفت و تکلیف همه معلوم شد که تمایل نسبت به قوام مسلم شده و دیگر اندک تردیدی نمانده و حتی از همان محل به خود قوام مؤذنه نخست وزیری را دادند و همه تبریک گفتند و در این وقت مناسب مجالی برای تملق و تظاهر و تقرب و حسن خدمت بلکه عبودیت برای همه پیدا و برای رسانیدن خود به قوام مسابقه شروع شد ولی آن وکیل زودتر خود را به ما رسانید و بعد از او هم چند تن دیگر و با اطلاع سفیر ما آن چه رشته بودند پشم شد و همین پشم هم یعنی کشک اگر چه پس از مدتی قوام برگزیده شد و باز هم زمامداری او ناشی از تبلیغات جواسیس بوده ولی این دفعه با موافقت ما بوده به اضافه اصرار شوروی و عمال وی بوده که آنها هم کمتر از رجاله ما نبودند. و از این جریان معلوم می‌شود ایران مانند گوی در میدان سیاست است با چوگان دو حریف بازیگر کهن سال یا دو سوار چابک ورزشکار از یمین و شمال لطمه می‌خورد و رجاله طرفین برای بازیگران دست می‌زنند و از غلبه این و آن روزی چند به یک نفع پست می‌رسند و با هیاهو و تظاهر و ادعای دوستی و تقرب به سفارتخانه‌ها مقامات ارجمند را احراز و مابین دوستان با همکاران خود تقسیم می‌کنند و یک بهره موقت ولو با دروغ و خدعه و جاسوسی به دست می‌آید برای سواری دایمی کافی می‌باشد که هر که هر نفعی یا هر مقامی کسب نموده آن را مایه تسلط دایمی قرار داده و همیشه این مایه که اصل آن پشم و کشک است سرمایه زبردستان و مقام پرستان می‌شود و قلع و قمع آنها از مقامات به

آسانی میسر نمی‌گردد مگر بدست دیگری که با سماجت به خدمت ما یار رقیب ما مسلط و موفق شوند و کمتر بیکار می‌مانند چه در داخله و چه در خارجه. من در اثناء اقامت در ایران و هنگام جنگ بسی کوشیدم که سیاست و رویه انگلیس را در حمایت این قبیل اشخاص تغییر دهم موفق نشدم.

عذر سیاسیون ما این است که اگر دست از این قبیل رجاله برداریم به عدم وفا و ثبات متهم می‌شویم اگر چه این صفت یعنی وفاداری در عالم سیاست مفهوم ندارد آن هم نسبت به عناصر پست که مستوجب طرد می‌باشند ولی سلیقه‌ی مامورین وزارت خارجه ما با سلیقه‌ی من بلکه اغلب سران سپاه تباین کامل دارد، ما برای آینده‌ی خود تدبیر دیگری در نظر داریم که کمتر به نیروی نظامی احتیاج داشته باشیم و اعتماد ما بر محبت ملت و ایجاد تفاهم دایمی باشد.

چون من تاریخ مشروطه ایران را خوب مطالعه کرده بودم و در آن زمان جوان و در ارتش هندوستان بودم یقین داشتم که انگلیس در آن زمان محبوب ملت ایران بود زیرا رقیب ما روسیه تزاری با تسلط و قدرت همیشه و مداخله در کلیه شئون از نصب و انتخاب ولیعهد گرفته تا فراش و نیز اتباع وی از هر تعرضی مصون بوده حتی یک نفر دُرشکچی قفقازی اگر مرتکب قتل هم می‌شد با بودن کاپیتولاسیون به اضافه قدرت مطلقه روسیه تزاری از محاکمه و حتی توقیف مصون بوده.

در آن زمان سلطه و تحکم روسیه حتی به جنوب بلکه مرزهای ما در هند و سند رسیده بود پس برای در هم شکستن اقتدار و نفوذ روسیه چاره جز ایجاد حکومت مشروطه نبوده و عمال انگلیس که در آن زمان من در عداد اینها نبوده و تجربه و اطلاع کافی نداشتم چنین مقتضی دانستند که عناصر آزادی‌خواه را تجهیز کنند اگر چه عقیده ایجاد حکومت پارلمانی از زمان ناصرالدین شاه به واسطه سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی بروز کرده بود که منجر به تبعید سیدگردید ولی مدتی خاموش شد تا در زمان مظفرالدین شاه که پادشاه ضعیف و سهل‌انگار بود، روحانیون هم در آن زمان قدرت و نفوذ عجیبی داشتند که بدون امر و فتوی آنها هیچ حکومتی مستقر نمی‌شد و

هر پادشاهی از روحانیون مجاز نبوده غاصب خوانده می‌شد که اغلب مجتهدین وقت به سلطان عصر نیابت و اجازه سلطنت می‌دادند مثلاً سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی به فتحعلی شاه اجازه سلطنت داده بود و بعد هر پادشاهی لاقبل مسایل شرعیه را از علماء وقت می‌پرسید و استفتاء می‌کرد و سلطنت او تثبیت می‌شد. مظفرالدین شاه که علیل و خوشگذران و در عین حال رؤف و مهربان بود از شدت ضعف هنگام شنیدن غرش رعد سر در دامان سید بحرینی می‌گذاشت پس امر و فتوی و دستور علماء برای او قابل رد و اهمال نبود در آن زمان مرجع نجف بودند که همه ایرانی و متنفذ بودند در مقدمه‌ی آنها حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل (خلیلی) و آخوند ملا کاظم و ملا عبدالله مازندرانی و سید کاظم یزدی بودند که در بدو امر هم هر چهار نفر جمع شده تصمیم گرفتند بعد یکی از آنها که سید کاظم بود منفرد شد و در مشروطه شرکت نکرد.

آن سه نفر متفقاً حکومت مشروطه را امضا کردند و چون برای تشکیل آن شرط کرده بودند که مطابق شرع باید باشد و یک طراز اول از علماء مسلم الاجتهاد همیشه در مجلس باشند (این رسم ابطال شده. مترجم) بدین سبب آن را حکومت مشروطه نامیدند و بعضی مخالفین هم مشروطه مشروعه خواستند که آن مشروطه را مخالف شرع دانستند. البته قیام آزادی خواهان با مساعدت و معاضدت انگلیس انجام گرفت به حدی که مشروطه خواهان در سفارت انگلیس تحصن نمودند و دیگرهای پلو هم باز شد. چندی پیش پیر مردی به نام حاج محمد تقی بنکدار دیدم که به محمد تقی سفارتی معروف بود که در عداد متحصنین سفارت انگلیس بوده پس دوستی و حتی توسل به سفارت انگلیس نه تنها ننگ نبوده بلکه یک نحو افتخار محسوب می‌شد که صفت آزادی خواهی داشته بدنامی انگلیس در ایران از روزی شروع شد که ما با روسیه تزاری هم آهنگ شده و در اغلب کارها حتی اخراج شوستر شرکت نمودیم. این عقیده‌ی من است که بارها با سپاهیان خود در تأیید آن بحث نموده‌ایم و اولیاء وزارت امور خارجه بدان ترتیب اثر نداده‌اند که به هر نحوی که باشد باید ما دوستی و اعتماد ملت ایران را

جلب کنیم والا سیاست انگلیس دچار شکست غیر قابل جبرانی خواهد شد در همان اوقات که خشونت بلکه تجاوز روسیه تزاری از حد گذشته بود از این نکته غافل نشده که باید به هر قیمتی که باشد روحانیون اسلام خصوصاً شیعه را جلب کرد و جواسیس روسیه با بودجه سنگین به مقر و محل اقامت علما که نجف بود تردد می‌کردند و حتی بعضی دین اسلام را قبول کرده و برخی هم به طلب علم اشتغال داشتند و جدیداً اسلام روس یا ملا و طلبه روس در آن زمان معروف بودند و من چند تن از آنها را دیده‌ام چه در ایران و چه در بین‌النهرین، مشروطه ایران بر پا شد به آغاز و انجام آن کاری نداریم که شرح مفصلی لازم دارد اگرچه تاکنون این شرح به صورت یک کتاب مستقل به انگلیسی طبع نشده و من میل دارم در فرصت دیگری اگر عمر وفا کند و از رنج‌های جنگ آسوده شوم در یک کتاب جداگانه اطلاعات و تحقیقات خود را خواهم نوشت.



محمد علی شاه قاجار

هم نام من ادوارد براون هم مجملی از مفصل نگاشته ولی کافی و وافی نمی‌باشد مقصود من از اشاره به تاریخ مشروطه فقط یک نکته است که معرف اخلاق و احوال و عادات ایرانی می‌باشد بطور مثال این جمله را که یکی از روحانیون برای من نقل کرده می‌نویسم. هنگامی که محمد علی میرزا خواست توپ به مجلس ببندد یکی از روحانیون وقت سید جمال‌الدین افجه به حمایت آزادی خواهان قیام نمود اهالی پامناز هم به دنبال او جنبیدند شخصی به نام رجب بستنی فروش جلو افتاد و بنای چاوشی را نهاد همی فریاد می‌زد:

مردم این سید بزرگوار برای حمایت دین جدش قیام کرده. چون صدای شلیک بلند و مردم مرعوب شدند زن و فرزند رجب به او احاطه کرده مانع حرکت گشتند. او باز به آواز بلند می‌گفت: «مگر خون من از خون آقا رنگین تر یا جان من از جان ایشان عزیزتر است. مدتی نگذشت که آقا به معرکه رسید و یاران او همه فرار کردند او محاصره شد عمامه او را به کمرش بستند و از دیوار به دیوار فرارش دادند. خرا او هم در معرکه ماند که زبان حال او می‌گفت: خودم به جا - خرم به جا، اما رجب بستنی فروش که با آن همه احساسات و جانبازی چون دید ورق برگشت فوراً در صف مستبدین قرار گرفت و همان چاوشی را که برای آیت الله می‌کرد برای محمد علی میرزا کرد و با حرارت فریاد می‌زد: «مگر می‌شود با شاه مخالفت کرد. شاه ظل الله است و دشمن او دشمن دین است» به این هم اکتفا نکرد مشغول غارت شد و یک لنگه در مجلس را ربود و بر سر نهاد و به محل خود که پامناز بود وارد شد. مردمی که وضع جانبازی سابق او را دیده با تعجب از او پرسیدند چه شده که از عقیده خود برگشته. او پاسخ داد: لامذهب‌ها مشروطه درست کردند و در ضمن اشاره به در کرده حواله خانواده آزادی خواهان می‌نمود.